

Andishe-e-Taqrib.37 Vo1.14.No.2.Summer 2018 P 131-159	اندیشه تقریب سال چهاردهم شماره دوم ، تابستان ۱۳۹۷ پیاپی ۳۷ ص ۱۳۱-۱۵۹
---	--

## مسئله فلسطین و اشغالگری رژیم صهیونیستی، مفهوم و انگاره‌سازی

مجید بابایی<sup>۱</sup>

### چکیده

این انگاره که روزی مسیح مخلص خواهد آمد و یهودیان را به سرزمین اصلی‌شان یعنی فلسطین بر خواهد گرداند و بر سر کوه صهیون حکمرانی خواهد کرد، بهانه‌ای برای اشغالگری سرزمین مقدس شد و با این تصور رژیمی به وجود آمد که صهیونیسم نامیده گشت. این رژیم مهم‌ترین وظیفه خود را اسکان‌دادن یهودیان در این سرزمین معرفی کرده است و بدین ترتیب اندیشه و نقشه اشغال فلسطین در سال ۱۸۴۰ آشکار و اجرای آن آغاز گشت و در ادامه، خصوصاً در زمان قیمومیت انگلیس بر کشور فلسطین، سرعت و سهولت بیشتری گرفت و در سال ۱۹۴۸ به اوج خود رسید تا اینکه کشوری نامشروع به نام اسرائیل در این سرزمین مبارک ایجاد شد. علی‌رغم اینکه اسرائیل در این اشغالگری خود را مُجِّق می‌داند، اشغال او پایه و اساس درستی ندارد و این رژیم، غاصب این سرزمین است. از زمانی که مردم فلسطین به نقشه مذبح‌خانه یهود برای اشغال سرزمینشان پی بردند، تا

۱. طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم (mbabacih@chmail.ir).

امروز در قالب‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلف با این رژیم به مبارزه پرداخته‌اند؛ اما تشکیل احزاب و جنبش‌های مقاومت بیشتر بعد از مسئله اشغال بوده است که مهم‌ترین آن‌ها جنبش مقاومتی فتح و جبهه آزادی خلق و انتفاضه اول و انتفاضه الاقصی است؛ اما آنچه این کشور را به عنوان یک دولت در سطح جهانی مطرح کرد، شکل‌گیری سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود.

**واژگان کلیدی:** فلسطین، اشغالگری، صهیونیسم، اسرائیل، انگاره‌سازی.

## مقدمه

یکی از مباحث مهمی که در مورد فلسطین مطرح است، اشغال این سرزمین توسط رژیم اشغالگر صهیونیست است. از آنجاکه عنوان «اشغالگری» بار حقوقی دارد و این حق را برای اهالی فلسطین ایجاد می‌کند که اشغالگر را از سرزمین خود بیرون کنند، این مسئله پرسش‌هایی از این دست را در ذهن به وجود می‌آورد: آیا استعمال واژه اشغال درباره نسبت صهیونیست‌ها با کشور فلسطین درست است؟ به تعبیر دیگر آیا در مورد کشور فلسطین ما با اشغالگری صهیونیست‌ها مواجهیم یا اینکه اشغال تنها یک ادعاست و یهودیان حق داشته‌اند در این سرزمین ساکن شوند؟ این رژیم در قبال اشغالگری چه دیپلماسی‌ای در پیش گرفته است؟ واکنش اهالی فلسطین به مسئله اشغال چه بوده است؟

برای روشن شدن بحث ابتدا لازم است به توضیح واژگانی که در عنوان تحقیق آمده، پرداخته شود و بعد برای پرسش‌های طرح شده پاسخ‌های مناسبی ارائه گردد.

## تعریف واژگان کلیدی بحث

به نظر می‌رسد در عنوان بحث سه واژه نیاز به توضیح دارند که عبارت‌اند از: اشغالگری، صهیونسیم و انگاره‌سازی. در ادامه، این اصطلاحات را بررسی خواهیم کرد.

## انگاره

انگاره مجموعه تصورات ذهنی انسان از واقعیت‌های پیرامون خود است که به واسطه آن‌ها چیزی را دوست دارد یا ندارد و نیز در مورد آن‌ها به قضاوت می‌نشیند و ویژگی‌های آن‌ها را بیان می‌کند (گروه پژوهش موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ۱۳۹۴، ص ۱۲۴-۱۲۵).

آنچه در این تحقیق مورد نظر است، اشاره به تصویرسازی‌هایی است که اسرائیل و دنیای غرب، به‌ویژه آمریکا، در مورد کشور اسرائیل و فلسطین ارائه کرده‌اند تا مسئله اشغالگری را تثبیت کنند و به جهانیان بقبولانند، پدیده‌ای به نام اسرائیل واقعیتی پذیرفتنی است.

### اشغالگری

اشغالگری از کلمه اشغال به معنای «تحت تصرف گرفتن مکانی به وسیله سپاهیان» گرفته شده است (معین، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۸۳). اشغالگری یعنی تصرف کشور یا شهری بر خلاف حق و به‌زور (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۶۴۰).

### صهیونیسم

صهیونیسم از کلمه «صهیون» گرفته شده است. صهیونیست‌ها به‌ناحق مدعی آن هستند که فلسطین سرزمین اصلی و پدری آن‌هاست و باید روزی به آنجا برگردند. صهیونیست‌ها با باوری غلط می‌پندارند که ریشه‌های جنبش صهیونیستی به خود دین یهود بر می‌گردد و تاریخ یهود بعد از شکست بنی‌اسرائیل و فروپاشی معبد سلیمان به دست رومی‌ها شکل گرفته است و این انسان‌های رانده‌شده از وطن که خود را قومی برگزیده می‌دانند، دائماً در انتظار لحظه ورود به سرزمین اصلی خود هستند تا به ساحل رهایی و نجات برسند؛ اما در واقع ریشه‌های جنبش صهیونیستی به دین یهود بر نمی‌گردد؛ زیرا همان‌طور که روشن است، صهیونیسم در اواخر سده نوزدهم میان یهودیان اروپا سر برآورد و پیش از این تاریخ در جای دیگری پدیدار نگشت؛ بنابراین تاریخ یهود بعد از شکست بنی‌اسرائیل به وجود نیامده است و چنین اعتقادی هم در یهودیان وجود نداشته که باید به سرزمین خود برگردند؛ بلکه بازگشت به وطن اعتقادی است که یهودیان آن را از تورات گرفته‌اند. اگر عامل پیدایش صهیونیسم یهودستیزی دشمنانی مثل رومیان و تمایل شدید یهودیان به بازگشت به فلسطین بود، صهیونیسم باید در جریان جنگ‌های صلیبی سر برمی‌آورد

(صفحات، ۱۳۹۵، ج ۶، ص ۹۲-۹۳). صهیونیست‌ها معتقدند فلسطین سرزمین اصلی ملت یهود بوده است که به زور از آنجا اخراج و در سراسر جهان آواره و پراکنده شده‌اند و باید به این وطن اصلی خود برگردند؛ از این رو رهبران این نهضت تمام تلاش خود را برای تحقق این خواسته صرف کرده و از هیچ امری فروگذار نکرده‌اند. در ادامه به این موضوع پرداخته خواهد شد.

### معنای دیپلماسی

«دیپلماسی» بر فن و عمل رهبری مذاکرات بین ملت‌ها به منظور حصول سازش و نتیجه مورد رضایت همگان و نیز آیین و آداب و مراسم و طرق رهبری این مذاکرات اطلاق می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۳۵۷).

واژه دیپلماسی از ریشه یونانی «diploma» گرفته شده و در فرهنگ‌ها به معنای ورقه مکتوب تاخورد آمده است. «دیپلماتیک و دیپلمات» هر دو صفاتی مشتق از دیپلماسی هستند. دیپلماسی یا روابط دیپلماتیک به دانش ارتباط میان سیاستمداران و سران کشورهای جهان گفته می‌شود و به مقام‌های رسمی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی یک کشور نزد کشور یا سازمان بین‌المللی پذیرنده، «دیپلمات» می‌گویند. در فرهنگ روابط دیپلماتیک، عالی‌ترین مقام سیاسی نزد کشور میزبان را سفیر می‌نامند. واژه دیپلماسی در مفهوم گسترده‌تر مترادف با مذاکره تلقی می‌گردد و چون هدف از مذاکره در نهایت نیل به یک سازش است، دیپلماسی فن همسازی در سیاست بین‌المللی است که به جای به‌خطرافکندن منافع ملی، بر آن می‌افزاید (آشوری، ۱۳۹۶، ص ۱۶۹). در این تحقیق مراد از دیپلماسی همین معنای مذاکره و گفت‌وگو است.

### راهکارهای انگاره‌سازی

رژیم صهیونیستی از همه امکانات و ابزارهای مختلف، مانند سینما، هنر و نشر کتاب، برای موجه‌سازی مسئله اشغال استفاده کرده است؛ اما در این نوشتار به مواردی که به نظر می‌رسد اهمیت بیشتری دارد، اشاره می‌شود.

## استفاده از نام اسرائیل

رژیم صهیونیسم برای ایجاد این انگاره که برحق است، حتی از نام‌ها و نمادها هم غافل نبوده است، مانند لقب اسرائیل. اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است؛ از این رو قرآن کریم در همه مواردی که از فرزندان یعقوب علیه السلام سخن به میان می‌آورد، از آن‌ها با کنیه «بنو یا بنی اسرائیل» یاد می‌کند. یکی از این موارد آیه ۹۳ سوره آل عمران است. این آیه شریفه علاوه بر آنکه فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام را بنی اسرائیل نامیده، از خود آن حضرت با نام اسرائیل یاد کرده است: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلاَّ لِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ﴾. منظور از کلمه اسرائیل که بعد از «الا» آمده، به اعتقاد مفسران، حضرت یعقوب علیه السلام است. علامه طباطبایی رحمته الله در این باره می‌نویسد:

«مراد از اسرائیل حضرت یعقوب علیه السلام است و به معنای کسی است که پیروز و غالب است. یهودیان به جهت اینکه اعتقاد دارند حضرت یعقوب علیه السلام بر خدا غلبه کرد و پیروز شد، این لقب را به ایشان داده است.» (طباطبایی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۴۵).

در جای دیگر آمده است:

«اسرائیل» واژه‌ای مرکب است که از دو جزء یعنی «اسر» به معنای «بنده یا سرباز یا برگزیده» و «ایل» به معنای خدا تشکیل شده است و بعضی دیگر «اسر» را به معنای «قدرت» و اسرائیل را «قدرت خدا» معنا کرده‌اند (صفاتاج، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۰۲).

## حق‌نشان دادن اشغالگری

اسرائیل برای اینکه خود را از اتهام اشغالگری تبرئه کند، از دو حربه استفاده کرده است. اولین حربه مطرح کردن ادعای خرید سرزمین فلسطین از ساکنان اصلی آن است؛ یعنی در اعتراض به فلسطینی‌ها چنین ادعا می‌کند که اگرچه این سرزمین

متعلق به فلسطینی‌هاست، ما آن را از آن‌ها خریده‌ایم و مالک فعلی این سرزمین هستیم. دومین حربه اسرائیل این ادعاست که فلسطین سرزمین اصلی ما یهودیان بوده است و اجداد و گذشتگان ما در این سرزمین زندگی می‌کردند، اما ظالمان و اشغالگران به‌زور آن را از اجداد ما گرفته‌اند و پدران ما برای حفظ جان خود مجبور شده‌اند از سرزمین اصلی شان کوچ کنند و در نواحی مختلف دنیا ساکن شوند؛ ولی هرگز فراموش نکردند که فلسطین سرزمین اصلی آن‌هاست و باید به آن برگردند و تا آنجا که توانسته‌اند، برای رسیدن به این آرزویشان کوشش کرده‌اند؛ لذا همیشه اندیشه «سرزمین بدون مردم برای مردمی بدون سرزمین» را در نوشته‌هایشان اشاعه می‌دادند. مراد آن‌ها از سرزمین بدون مردم فلسطین است که ساکنان موجود در آن یعنی اعراب مسلمان صاحبان اصلی آن نیستند؛ یعنی فلسطین در آن زمان بدون صاحبان اصلی اش یعنی یهودیان بوده است و مرادشان از مردم بدون سرزمین نیز یهودیانی است که در نقاط مختلف جهان زندگی می‌کنند، اما هیچ جای دنیا سرزمین آن‌ها نیست و فقط فلسطین سرزمینشان به حساب می‌آید که باید بدان برگردند. اسرائیلیان چون برای فلسطینیان مسلمان موجودیتی قائل نبودند، ادعا می‌کردند که اصولاً جمعیت قابل توجهی در فلسطین وجود ندارد. «وایزمن» در این باره می‌گوید:

«انگلیسی‌ها به ما گفتند که در فلسطین حدود چندصد هزار سیاهپوست وجود دارد که هیچ ارزشی ندارند».

«زانگویل» نیز در مورد اعراب ساکن فلسطین می‌گوید:

«هیچ عربی که به شیوه معنادار و واقعی در آن کشور زندگی کرده و از منابع آن استفاده کرده و نقش تاثیرگذاری بر آن داشته باشد، وجود ندارد و به بهترین تعبیر، فلسطین یک اردوگاه عربی است» (افشاری، ۱۳۹۳، ص ۳۲)؛

بدین سبب یهودی‌ها در پی فرصتی بودند تا هرچه زودتر به سرزمین اصلی شان بازگردند؛ اما در آغاز راه به جهت ضعف خود یهود و وجود موانع بسیار، این رؤیا

تحقق نیافت و یهودیان منتظر بودند زمان مناسب برای کوچ دوباره به سرزمین اجدادی‌شان فرا برسد. از نظر یهودیان، این زمان همان زمان موعود است. نتیجه آنکه طبق این ادعاها، اشغالگری غیرمشرعی توسط یهودیان و صهیونیست‌ها اتفاق نیافتاده است؛ بلکه مهاجران به سرزمین اصلی خود بازگشته‌اند؛ بنابراین آن‌ها نه تنها این عمل را خلاف حق و قانون نمی‌دانند، بلکه آن را عمل با ارزشی می‌دانند که باید تحقق می‌یافت و وعده‌ای بود که در کتب مقدسشان به آن اشاره شده است. «زانگویل» می‌گوید: «ما نمی‌توانیم به اعراب اجازه دهیم مانع بازسازی قطعه تاریخی این چنین ارزشمندی شوند (همان، ص ۳۳).

اما بر خلاف این ادعاها، به نظر می‌رسد تصرف فلسطین توسط قوم یهود یعنی اسرائیل تصرفی غاصبانه و به معنای حقیقی، اشغالگری است و هیچ‌یک از دو ادعای یادشده آن‌ها پذیرفتنی نیست.

این ادعا که همه سرزمین‌هایی که اکنون دولت غاصب اسرائیل تحت تصرف دارد، در آغاز ورود به این منطقه از ساکنان اصلی آن‌ها خریداری شده و در نتیجه اسرائیلیان مالک فعلی این سرزمین هستند، کاملاً دروغ و خلاف واقع است و هیچ سندی برای اثبات آن وجود ندارد. مطالب ذیل دروغ‌بودن این ادعا را اثبات می‌کند:

الف) همان‌طور که در بررسی ادعای دوم خواهد آمد، در پی کشمکش‌ها و جنگ‌هایی که میان ساکنان سرزمین فلسطین و متجاوزان به این کشور اتفاق افتاده بود، در سال ۱۳۵ میلادی، رومیان برای خاموش کردن شورش‌های یهودیان رفتارهای بی‌رحمانه و خشنی را با آن‌ها آغاز کردند که منجر به قطع کامل ارتباط رسمی یهودیان با فلسطین شد و تا سال ۱۸۹۹ میلادی این ارتباط برقرار نشد. لذا تا سال ۶۱۸ میلادی که پایان حکومت رومی‌ها بر فلسطین بود، یهودیان ساکن در بیت‌المقدس فقط ۵۹ نفر بودند. بعد از این تاریخ، وقتی حکومت فلسطین در عهد خلیفه دوم اسلامی، عمر، به



دست مسلمانان افتاد، طبق عهدنامه‌ای که بین خلیفه و مردم شهر، اسقف‌ها و رهبران مذهبی به امضا رسید، مقرر شد به دلیل سختی‌هایی که مردم اورشلیم در طول تاریخ از آشتی‌ناپذیری اجتماعی، شرارت‌ها و شورش‌های یهودیان متحمل شده‌اند، از سکونت یهودیان در این شهر جلوگیری شود (همان، ص ۱۸).

ب) در سال ۱۸۹۱ پادشاه عثمانی، سلطان عبدالحمید دوم، از اعطای تابعیت عثمانی به یهودیان مهاجر ابراز نگرانی کرده، اعلام می‌کند که این امر ممکن است موجب ایجاد دولتی یهودی در قدس گردد؛ بنابراین سال بعد دولت عثمانی فروش زمین به یهود را ممنوع کرد (رحمانی، ۱۳۷۸، ص ۶۶).

ج) در سال ۱۹۴۷، مقارن ذی‌القعدة ۱۳۶۶ قمری، روزنامه النذیر در شماره ۱۶۹ نوشت:

«هیئت فتوای الازهر به ریاست شیخ عبدالمجید سلیم در جواب استفسار موسی حسن ابوالمسعود نوشت: هر کسی به هر شکلی در فروش بخشی از زمین خود به دشمنان یا وساطت در این امر یا معامله تجاری و اقتصادی با یهود شرکت کند، مرتکب جرمی عظیم و از خدا و پیامبر و مسلمانان دور شده و اسلام و مسلمانان از او بری هستند؛ او مرتد است و همسرش باید از او جدا شود و لمس او حرام است. این فتوا را بقیه علمای اسلامی هم تأیید کردند و حتی تا دستور قتل چنین خائنانی پیش بردند. طبعاً با وجود چنین فتواهایی هیچ‌کس جرئت نداشت زمینش را به یهودی‌ها بفروشد (همان، ص ۸۲).

با توجه به نکات فوق می‌توان نتیجه گرفت که خرید همه زمین‌هایی که امروزه صهیونیست‌ها در آن زندگی می‌کنند، یک ادعای کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا از طرفی عملاً تا اوایل قرن بیستم هیچ‌کس از یهودیان با هدف سکونت وارد کشور فلسطین نشد و زمانی که سران صهیونیست به این فکر افتادند که یهودیان را برای اقامت

دائم به فلسطین رهسپار کنند، نتوانستند رضایت پادشاهان عثمانی را به دست آورند. (اگرچه به صورت غیرقانونی این امر اتفاق می‌افتاد). در اندک‌زمانی بعد هم خرید و فروش این اراضی جرم بزرگی اعلام شد که اهالی فلسطین جرئت انجام آن را نداشتند؛ لذا آنچه در اسناد موجود آمده است، چیزی جز فروش زمین فلسطین به یهودی‌ها در اوایل حرکت صهیونیستی و چند سال قبل و بعد از جنگ جهانی اول نبوده است که مقدار آن حتی به دو درصد کل زمین‌های فلسطین هم نمی‌رسد (به‌طور دقیق‌تر ۱/۵۵ درصد است). اگرچه دولت انگلیس که بعد از جنگ جهانی اول تا سال ۱۹۴۸ بر زمین‌ها و ساختمان‌های دولتی مثل فرمانداری‌ها شهرداری‌ها، پارک‌ها و ادارات دولتی سلطه داشت، آن‌ها را پس از شکست و فروپاشی دولت عثمانی آرام‌آرام به صهیونیست‌ها اعطا کرد. مجموع این زمین‌ها و اماکن اعطایی نیز بیش از ۵ درصد از خاک فلسطین نبوده است و باقی‌مانده زمین‌ها یعنی ۹۳ درصد آن، تماماً با غصب و غلبه و کشتار و جبر و تخریب اشغال شده است (همان، ص ۸۳).

از آنجاکه یکی از اهداف جنبش یهود صهیونیستی از آغاز تشکیل به‌دست‌آوردن اراضی فلسطین بوده، برای رسیدن به این هدف در زمان‌های مختلف روش‌های متفاوت و گاه متضادی را به کار برده است. این جنبش گاهی با ترغیب یا فشار یا حتی تهدیدات پنهانی اقدام به خرید اراضی می‌نمود و از آنجاکه لازمه خرید فروش است، یعنی خریدن یک معامله دوسویه است، یک طرف معامله یهودیان قرار داشتند و طرف دیگر اعراب فلسطینی بودند؛ اما آن‌ها هم شخصاً راضی به فروش نبودند و هم از ناحیه علمای وقت تحریم شده بودند؛ لذا یهودیان با مقاومت و امتناع عرب‌ها مواجه بودند و برای رسیدن به هدف خود باید به کلاه‌برداری و کارهای غیرقانونی دست می‌زدند که پیامدی جز اعتراضات موقت دولت انگلیس نداشت؛ یعنی خرید زمین برای آن‌ها با دو مشکل همراه بود: یکی منازعات با اعراب فلسطینی و دیگری کشمکش با دولت انگلیس؛ در نتیجه روند تصاحب زمین‌ها به‌کندی پیش می‌رفت. اما با تشکیل شدن دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ روند رسیدن به زمین‌ها و تصاحب آن‌ها

کاملاً تغییر کرد. دیگر لزومی به پرده‌پوشی برای رسیدن به مقاصد توسعه‌طلبانه نبود و همه مشکلات به محض تشکیل و استقلال دولت اسرائیل از میان رفته بود. (صفتاج، ۱۳۹۵، ج ۳، ص ۱۶۳-۱۶۴). در همان ابتدای امر با آواره‌کردن بیش از یک میلیون نفر فلسطینی و هزارن کشته، ۷۳ درصد از خاک فلسطین اشغال شد و این اشغال از راه جنگ و غلبه تا امروز ادامه داشته است (رحمانی، ۱۳۷۸، ص ۷۵-۸۶). نتیجه آنکه خریدن زمین از فلسطینی‌ها اگر هم واقعیت داشته باشد، ایجاد حق نمی‌کند و طبق اسناد رسمی، کمتر از دو درصد کل زمین‌های اشغالی خریداری شده است.

این انگاره هم که سرزمین فلسطین سرزمین آبا و اجدادی یهودیان بوده و تصاحب آن توسط صهیونیست‌ها مصداق اشغالگری نیست، کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا مستندات تاریخی که گواه حضور اقوام مختلف در این سرزمین است، نشان می‌دهد که قدیمی‌ترین ساکنان این سرزمین شریف همان اجداد مسلمانانی بودند که امروز برای بیرون‌راندن بیگانه از خانه و کاشانه خود دست به مبارزه زده‌اند. از آنجاکه حق حاکمیت سیاسی بر هر سرزمینی منوط به اصولی مانند حق تقدم تصرف، طول مدت و تداوم حاکمیت است، باید با مستندات تاریخی اثبات کنیم که اولین گروهی که به سرزمین فلسطین آمدند و در آنجا وطن‌گزیدند و بر اساس قوانین موضوعه خود ادامه حیات دادند، کیانند تا آن‌ها را بر اساس اصول یادشده ساکنان اصلی آن دیار بشناسیم.

اسناد تاریخی نشان می‌دهد که سابقه تاریخی این کشور به سه‌هزار سال قبل از میلاد می‌رسد. اولین انسان‌هایی که در این سرزمین سکنا گزیدند، کنعانیان جزیره‌العرب بودند که از نوادگان سام و حام، از فرزندان حضرت نوح علیه السلام به شمار می‌آمدند. کنعان پسر حام است؛ زیرا حام با دو برادر دیگر خود سام و یافیت بعد از طوفان نوح باقی ماند و نسل بشر از آن‌هاست. نتیجه آنکه کنعانیان عرب اولین کسانی بودند که در سرزمین فلسطین ساکن شدند و بدین جهت نام آن، «ارض کنعان» نهاده

شد. در میان این قبیله، قبیله «یبوس» در محل بیت‌المقدس فعلی زندگی می‌کرد؛ به همین دلیل یکی از نام‌های بیت‌المقدس در تاریخ «یبوس» ذکر شده است. کنعانیان فرمانروایی داشتند که دوستدار صلح و آرامش و آبادانی و تمدن‌سازی بود؛ لذا به احترام وی، این سرزمین به تدریج نام «اورسالم» یعنی «شهر سالم» به خود گرفت. غیر از کنعانیان، اقوام دیگری با نام‌های آموریان، حتیان، حویان و قوم فلسطی‌ها بعدها به این سرزمین اضافه شدند و جزء ساکنان این سرزمین به شمار آمدند. نکته مهم و قابل توجه آنکه همه این اقوام پیش از عبرانی‌ها که قوم یهود خود را منتسب به آن‌ها می‌دانند، در این سرزمین زندگی می‌کردند و از آنجاکه در میان این اقوام، «قوم فلسطی‌ها» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند، نام این سرزمین به فلسطین تغییر کرد و تا به حال نیز باقی است (معصومی، ۱۳۸۰، ص ۹-۱۰).

۱۸۰۰ سال قبل از میلاد مسیح گروهی از عبرانی‌ها به رهبری حضرت ابراهیم علیه السلام به کشور فلسطین یعنی ارض کنعان مهاجرت کردند و خداوند تبارک و تعالی در این سرزمین حضرت اسحاق علیه السلام را به او عنایت کرد و از او پیامبر بزرگوار، یعقوب علیه السلام به دنیا آمد که به اسرائیل مشهور شد. از آنجاکه حضرت ابراهیم در منطقه اورسالم سکنا گزید، این شهر نام عبری به خود گرفت و به اورشلیم معروف گشت (خسروشاهی، ۱۳۸۵، ص ۲۷-۲۸). پس از مدتی حضرت ابراهیم علیه السلام به فرمان خداوند تبارک و تعالی قربانگاه و محل مقدسی را در این شهر بنا کرد و آن را «بیت‌الله» نامید و بعدها مسلمانان بر آن «بیت‌المقدس» نام نهادند (همان، ص ۳۳). در زمان پیامبری حضرت یعقوب علیه السلام ایشان همراه با فرزندان خود به سبب بروز خشک‌سالی از سرزمین فلسطین به کشور مصر کوچ کردند تا زمینه زندگی بهتری برایشان فراهم شود؛ اما بعد از مدتی با مرگ فرمانروایان مصر و جانشین شدن فرمانروایان دیگر و تغییر رفتار آن‌ها، بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) در مصر مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و خداوند حضرت موسی را برای نجات آن‌ها فرستاد و

بنی اسرائیل همراه آن حضرت با فرارکردن از مصر، دوباره رهسپار منطقه فلسطین شدند؛ اما به جهت اختلافاتی که بین خودشان وجود داشت و جنگ‌هایی که بین آن‌ها و ساکنان سرزمین فلسطین رخ داد، نتوانستند وارد این سرزمین شوند و بالاخره در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد، حضرت داود<sup>ع</sup> شهر اورشلیم را تصرف و حکومت بنی اسرائیل را در آنجا تأسیس کرد و به دستور خداوند، شروع به ساختن پرستشگاه عظیمی نمود که بعدها توسط پسر بزرگوارش حضرت سلیمان<sup>ع</sup> تکمیل شد و به «هیکل سلیمان» معروف گشت. کشمکش‌ها و جنگ‌هایی بین یهودیان ساکن فلسطین و دشمنان خارجی آن‌ها رخ داد تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۵ میلادی رومی‌ها در نبردی خونین بر یهودیان فائق آمدند و به‌طور کلی رابطه آن‌ها را با کشور فلسطین قطع کردند و عبرانی‌ها (یهودیان) در اقصا نقاط جهان پراکنده شدند و این قطع ارتباط تا سال ۱۸۹۹ ادامه یافت (افشاری، ۱۳۹۳، ص ۱۶-۱۸).

با این بیان مختصر تاریخی درباره ساکنان منطقه فلسطین معلوم می‌شود که اولاً اولین سکونت عبرانی‌ها -اجداد یهود- در این سرزمین در سال ۱۸۰۰ قبل از میلاد اتفاق افتاده است؛ یعنی حدود دوازده قرن بعد از کنعانیان (یعنی اعرابی که ساکنان اولیه این سرزمین بوده‌اند و هنوز هم ساکن آن هستند)؛ در نتیجه یهودیان هرگز نمی‌تواند ادعا کنند که وارثان اصلی این دیار مقدس هستند. ثانیاً غیر از عبرانی‌ها، اقوام مختلف دیگری نیز در این سرزمین حضور داشتند و دارای حکومت و مملکت بودند؛ پس آن‌ها هم در این سرزمین حق حیات دارند و مانند یهود می‌توانند ادعای وارث بودن آن را داشته باشند. ثالثاً اگر بپذیریم که حضرت ابراهیم<sup>ع</sup> و عبرانی‌هایی که همراه او به فلسطین آمدند، جزء اصلی‌ترین ساکنان این سرزمین مقدس هستند و خداوند، به اعتقاد یهودیان در عهد قدیم، وعده داده است که سرزمین فلسطین را به فرزندان آن حضرت واگذار کند، باز هم ادعای یهودیان اثبات‌شدنی نیست؛ زیرا حضرت ابراهیم<sup>ع</sup> دارای دو فرزند بوده است: یکی اسحاق<sup>ع</sup> و دیگری اسماعیل<sup>ع</sup> که اعراب از نسل ایشان هستند و طبق وعده الهی، همان‌قدر که یهودیان نسل

اسحاق علیه السلام از سرزمین فلسطین سهم دارند، اعراب مسلمان از نسل اسماعیل علیه السلام نیز باید سهم باشند؛ پس ادعای حق اختصاصی آن‌ها در مورد فلسطین وجهه قانونی ندارد. رابعاً بر فرض اینکه قبول کنیم عبریان قدیم مالکان اصلی سرزمین فلسطین بوده باشند، چگونه می‌توان اثبات کرد که یهودیان قرن بیستم پیوند نژادی با آن‌ها دارند؟ اکثر یهودیان امروزی کسانی هستند که بعداً به دین یهود درآمده‌اند و با عبریانی که در فلسطین بودند، پیوند نژادی ندارند (موسوی، ۱۳۹۲، ص ۱۱۳). نتیجه آنکه سرزمین فلسطین متعلق به اعراب جزیره العرب یعنی کنعانیان آن منطقه بوده است و ارتباطی با یهودیان فعلی ندارد. آن‌ها نه از راه خریداری مالک این سرزمین شده‌اند و نه وارث این سرزمین موعود بوده‌اند.

### دیپلماسی

عامل مهم دیگری که در انگاره‌سازی مسئله اشغال سهم بسزایی دارد، دیپلماسی رژیم صهیونیستی است. آنچه باعث اهمیت این ابزار در عرصه انگاره‌سازی است و به همین سبب باید چنین بحثی در مورد اشغالگری رژیم صهیونیستی ارائه شود، توجه به این نکته است که در طول قرن بیستم طرح‌های سیاسی متعددی به وسیله کشورهای مختلف اجرا شده است؛ اما هیچ طرحی مانند طرح صهیونیسم در محقق ساختن واقعیت خود و رسیدن به برخی از اهداف موفق نبوده است. حال سؤال قابل طرح این است که علت موفقیت رژیم صهیونیستی چه بوده است؟ ابتدا برای روشن شدن مطلب به طرح‌هایی که منجر به شکست شده، اشاره می‌کنیم و سپس احتمالات موجود درباره طرح صهیونیسم را مطرح می‌کنیم تا به هدف مورد نظر برسیم.

یکی از طرح‌های سیاسی که با شکست مواجه شد، طرح برتری طلبی آلمان نازی بر اروپا بود که هم در جنگ جهانی اول و هم در جنگ جهانی دوم با شکست مواجه شد و منجر به تقسیم و تضعیف آلمان گشت. طرح دیگری که به شکست انجامید، طرح انقلاب سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و تعمیم دادن آن به جهان، برای نابود کردن سرمایه‌داری و برپایی یک کشور سوسیالیستی جهانی مبتنی بر مبانی

مارکسیسم بود. سومین طرح بزرگ نیز طرح انگلستان در قرن بیستم با هدف گسترش سلطه استعماری بود که به شکست انجامید (سروش نژاد، ۱۳۹۳، ص ۱۵-۱۷).

حال می‌خواهیم بدانیم علت موفقیت طرح صهیونیست‌ها چه بوده است؟ دو احتمال در این باره قابل ارائه است: اول اینکه آنچه باعث به وجود آمدن این طرح و بقایش شد، مسئله نظامی بوده است؛ اما به نظر می‌رسد این احتمال درست نباشد؛ زیرا اسرائیل نه تنها طی تمام درگیری‌های نظامی خود با اعراب نتوانسته به پیروزی قاطعی که منجر به شکست کلی آن‌ها شود، دست یابد، بلکه حتی در بعضی از این موارد خود متحمل شکست شده و از مواضعی که در دست داشته، عقب‌نشینی کرده است. احتمال دوم اینکه به نظر می‌رسد آنچه به عنوان اهرمی قوی در پیشبرد اهداف رژیم صهیونیسم مؤثر بوده، مسئله دیپلماسی است و نقطه اصلی و محوری همان است که «استراتژی مذاکره» نام دارد. اینک بحث را از این زاویه مطرح می‌کنیم تا روشن شود آنچه به عنوان یک روند پویا در کسب موفقیت سیاسی این رژیم نقش داشته، همین دیپلماسی بر محور استراتژی مذاکره بوده است (همان، ۱۸).

از دید بعضی از محققان، پیدایش و بقای پدیده‌ای به نام اسرائیل مرهون این دیپلماسی یعنی مذاکره است؛ اما روش مذاکره این رژیم با همه انواع مذاکرات متفاوت است. اگر در ترکیب «دیپلماسی اشغال»، کلمه دیپلماسی به معنای مذاکره باشد، این ترکیب به «مذاکره اشغال» تبدیل می‌شود و معنایی که از آن به دست می‌آید این است که اساس مذاکره اسرائیل اشغال است؛ یعنی او در هر مذاکره‌ای به طرف مقابل خود تفهیم می‌کند که باید اشغال را بپذیرد، یعنی او را صاحب حق بداند و بعد در مسائل جانبی به مذاکره بپردازد؛ به تعبیر دیگر مذاکره اسرائیل بر یک اصل استوار است و آن این است که هر اقدامی که اسرائیل انجام می‌دهد، برای او حق‌آفرین است و نباید پرسید که آیا منشأ و اساس این اقدام درست بوده است یا نه. اسرائیل برای دستیابی به مقاصد خود در فلسطین، از اقصانقاط جهان یهودیان را دعوت کرد تا به این سرزمین مهاجرت کنند و بعد برای نگه‌داشتن آن‌ها شهرک‌های یهودی‌نشین را ایجاد کرد. اسرائیل بر نفس این اعمال خود مهر صحت می‌زند و

معتقد است که با این اقدامات، حقوقی برای خود کسب کرده است. این رژیم علی‌رغم اینکه هم به حسب واقع و هم به اعتقاد بسیاری، یک موجود نامشروع است، حضور خود در سرزمین فلسطین را مشروع می‌داند؛ چون با تلاش خود این موجودیت را احراز کرده و به اعتقاد او، هر عملی حق‌آفرین است؛ بنابراین از آنجا که عملی که او انجام داده، همین اشغال است، اشغال او حق و درست خواهد بود؛ از همین روست که در هیچ مذاکره‌ای اجازه نمی‌دهد بر این حق او خدشه‌ای وارد شود. بعضی از محققان از این اصل به اصل «کار انجام‌داده‌شده» تعبیر کرده‌اند که مبنای رژیم صهیونیستی در مذاکره است (همان، ص ۲۱).

### عوامل مؤثر در مذاکره اسرائیلی

#### الف) موقعیت مذاکره

منظور از موقعیت مذاکره، شرایط و عوامل و اتفاقاتی است که در منطقه و جهان به وجود می‌آید. مذاکره اسرائیلی بر این امور متوقف است و با تغییر این امور مذاکره او هم تغییر می‌کند. هدف رژیم صهیونیستی ایجاد کشور اسرائیل در سرزمین فلسطین و تثبیت آن در منطقه و غلبه بر تمام کشورهای پیرامون خود تا حد توان بوده است و این هدف را در جنگ‌هایی که به منظور اشغال و توسعه‌طلبی انجام داده، به وضوح نشان داده است. این رژیم وقتی تنها راه حل نزاع بین خود و اعراب منطقه را در مذاکره مستقیم بداند، بر آن پافشاری می‌کند و تمام قطعنامه‌های بین المللی را مردود می‌داند. این رژیم در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۹۱ دو دور مذاکره درباره مسئله صلح با اعراب انجام داد که روشش در این دو مذاکره با هم متفاوت بود. در مذاکره اول که به صلح کمپ دیوید معروف است، اگرچه هیچ‌گاه از حق‌پنداری خود عقب‌نشینی نکرد، برای کشورهای مذاکره‌کننده نیز حقی قائل بود و بر ایجاد یک صلح پایدار اصرار داشت. نتایج این مذاکره را می‌توان چنین برشمرد: تشکیل دولت خودمختار فلسطین، عقب‌نشینی اسرائیل و پس‌دادن صحرای سینا به مصر. با اینکه هدف اسرائیل عملیاتی کردن شعار اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات بود، به سبب



وجود شرایطی خاص، از این هدف دست برداشت ( صفاتاج، ۱۳۹۵، ج ۷، ص ۱۵۵). اما با تغییر شرایط منطقه‌ای، استراتژی اسرائیل نیز تغییر کرد؛ لذا در کنفرانس صلح مادرید در سال ۱۹۹۱ در تمام مراحل مذاکره نه تنها از حقوق به دست آمده خود عقب‌نشینی نکرد، بلکه بر محکومیت انتفاضه فلسطین اصرار داشت و شرط اعطای هرگونه امتیاز به آن‌ها را خاموش کردن انتفاضه قرار داد. «موشه آرنز» وزیر اسبق جنگ اسرائیل هرگونه پیشرفت در مذاکرات صلح را مشروط به توقف کامل عملیات انتفاضه فلسطینیان دانست و از ارتش اسرائیل خواست قیام مردم فلسطین را به شدت سرکوب کنند. اسرائیلی‌ها با توجه به شرایط به وجود آمده، چنان احساس امنیت و قدرت می‌کردند که با اینکه هدف مذاکره در این دور، «صلح در مقابل زمین» بود، هرگز عملی نشد (صفاتاج، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۷۶۷-۷۶۸).

اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، در گفتگو با مجله آلمانی «اشپیگل» شرایط و عواملی که روند مذاکره را در کنفرانس مادرید پیش برد، پایان یافتن جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و جنگ خلیج فارس معرفی کرد (سروش‌نژاد، ۱۳۹۳، ص ۲۷). اصرار صهیونیست‌ها بر حقوق خود باعث شد این کنفرانس چندجانبه به هیچ ثمری نرسد و به مذاکره دوجانبه بین عرفات و رابین در «اسلو»<sup>۱</sup> تبدیل شود. در این مذاکره صلح که به صورت مستقیم و کاملاً سری انجام شد، یاسر عرفات مشروعیت اسرائیل را پذیرفت و قرارداد آن را امضا کرد (صفاتاج، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۷۶۵-۷۶۸).

### ب) شیوه مذاکره اسرائیلی

قوام هر مذاکره‌ای به دادوستد بین طرفین است. هر طرف خواسته‌های طرف مقابل را می‌پذیرد تا به مصلحت مهم مورد نظر خود دست یابد؛ اما آنچه همیشه در

۱. پایتخت و یکی از بزرگ‌ترین شهرهای نروژ.

مورد اسرئیل رخ می‌هد، این است که طرف مذاکره‌کننده اسرئیلی با گرفتن امتیاز و ندادن آن یا تلاش برای گرفتن حداکثر و دادن حداقل امتیاز، روند مذاکره را به تمسخر می‌گیرد. شیوه اسرئیل در مذاکرات روش هجومی بوده است. نمونه‌های متعددی برای این مسئله وجود دارد که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

الف) موشیه دایان در پی نشست کمیته سیاسی مصر-اسرئیل در قدس گفته است: «به شکست رسیدن اقدامات و طرح‌های صلح بهتر از این است که اسرئیل فاقد ضروریات امنیتی شود».

ب) بگین، نخست‌وزیر اسرئیل، در دیدار خود با وزیر امور خارجه مصر می‌گوید:

«جنگ ما در سال ۱۹۶۷ جنگ دفاعی بود و منجر به تغییراتی اقلیمی می‌شود؛ در صورتی که این جنگ از ناحیه اعراب جنگ هجومی و تجاوزکارانه بوده؛ در نتیجه کشور اسرئیل در حالت جنگ دفاعی و مشروع بود و حق حفاظت از زمین‌هایی که اشغال کرده را دارد» (سروش‌نژاد، ۱۳۹۳، ص ۳۵).

### ج) روش مذاکره مستقیم

از زمان کنفرانس اول لاهه در سال ۱۸۹۹، جامعه بین‌المللی چندین اصل و شیوه را برای حل درگیری‌های جهانی به شکل مسالمت‌آمیز و بدون منحصرنمودن آن به مذاکره مستقیم پذیرفته است؛ به‌خصوص اگر به‌کاربردن این شیوه‌ها امکان‌پذیر باشند. زمانی که جامعه ملل پس از جنگ جهانی اول تأسیس شد، شیوه‌هایی را که دو کنفرانس اول و دوم لاهه تصویب کرده بود، پذیرفت. سازمان ملل متحد نیز همان اندیشه را در ماده ۳۳ منشور خود قرار داد که به صورت زیر تفسیر می‌گردد:

حداقل هفت راه برای حل درگیری‌ها وجود دارد که یکی از آن‌ها «مذاکره

مستقیم است».

طرف‌های ذی‌ربط با روشی برگزیده موافقت نمایند و طرفی نمی‌تواند شیوه‌ای معین را به سایر طرف‌های درگیر تحمیل نماید.

سازمان ملل در هیچ‌یک از قطعنامه‌هایش، به‌ویژه در مورد راه‌حل نزاع اعراب-اسرائیل، شیوه مذاکره مستقیم را تحمیل نمی‌کند.

چنانچه اسرائیل بر مذاکره مستقیم به عنوان تنها راه‌حل نزاع پافشاری کند، از حق حاکمیتی که منشور سازمان ملل برای تمام کشورهای عضو در نظر گرفته، تجاوز کرده است.

با وجود این، این اندیشه که تنها راه رفع مسالمت‌آمیز اختلاف در نزاع اعراب-اسرائیل مذاکره مستقیم است، یکی از پایه‌های ثابت در «شیوه مذاکره» اسرائیل است. هدف از پیش‌گرفتن این روش خارج‌نمودن سازمان ملل از چارچوب مذاکره و محدود کردن جایگاه آن به نقشی نمایشی و بدون محتواسست (همان، ص ۳۷-۴۲).

#### د) مواضع تغییرناپذیر مذاکره‌کننده اسرائیلی

آنچه برای اسرائیل مهم است، موجودیت و امنیت اوست که در هیچ مذاکره‌ای نباید مورد خدشه و مناقشه قرار گیرد. اسرائیل با اصل قرارداد این مسئله بر میز مذاکره می‌نشیند تا اهداف بعدی خود را پیش‌برد و اگر لحظه‌ای احساس کند این مسئله دچار مخاطره شده است، هرگز حاضر به مذاکره نمی‌شود. آنچه اسرائیل را وادار به مذاکره می‌کند، مسائل فرعی و حاشیه‌ای است؛ مثلاً این مسئله که جنگی که بین او و کشورهای عربی صورت گرفته است، آیا پایان‌پذیرد یا نه. یعنی او بر بحق بودن خود در اشغال کشور فلسطین مهر صحت می‌زند و به احدی اجازه نمی‌دهد این ادعای او را نقض کند. رفتار اسرائیل در همه مذاکرات شاهد صدقی بر این مدعاست. وقتی انور سادات اقدامات مسالمت‌آمیزی در جهت صلح بین اعراب و اسرائیل انجام داد، دولت اسرائیل به جای اینکه در این امر سهیم شود، فقط در پی دستیابی به یک چیز بود و آن اعلام آمادگی مصر برای به رسمیت شناختن اسرائیل بود و وقتی فرستاده مصر به وزیر امور خارجه اسرائیل گفت که سادات قبل از اینکه

«بگین» اصل عقب‌نشینی از تمام اراضی اشغال را بپذیرد، با او دست نخواهد داد، او در پاسخ گفت:

«بگین برای دادن پیش‌عهد در مورد عقب‌نشینی از اراضی اشغالی آمادگی ندارد».

در روز دوم همین مذاکره وقتی «سایروس ونس» وزیر امور خارجه آمریکا با «بگین» دیدار کرد، بگین به او گفت:

«هیئت اسرائیلی اختیار مناقشه بر سر مرزهای نهایی و مسئله فلسطین و هیچ مسئله دیگری را که مورد توجه اعراب است، ندارد».

وزیر امور خارجه مصر در مورد طرح اخیر در توافقنامه کمپ دیوید که در «۱۹۷۸/۹/۱۷» به امضا رسید، می‌گوید:

«این طرح کاملاً آن طوری بود که اسرائیل می‌خواست؛ چراکه در فلسفه و زمینه‌اش با طرح خودمختاری که بگین از ابتدا در اسماعیلیه مطرح کرده بود، همسویی داشت؛ هرچند اصلاحاتی برای زیباسازی آن صورت گرفت».

شاخص‌ترین اصلاحات در لحظه آخر این بود که بگین بر حذف عبارت «عدم جواز به‌دست‌آوردن زمین با زور» اصرار ورزید، اما این خواسته‌اش محقق نشد؛ پس به کارتر گفت:

«دست مرا بشکن، ولی من آن را امضا نمی‌کنم».

خلاصه آنکه پایه و اساس دیپلماسی اسرائیل در مذاکرات قبولانندن موجودیت خود به طرف مقابل یعنی تأکید بر صحت اصل اشغال است ( همان، ص ۳۴-۴۷).

آنچه تا کنون در مطالب بالا ذکر شد، تلاش‌ها و به‌کارگیری ابزارهایی برای انگاره‌سازی مسئله اشغال بود که از ناحیه رژیم صهیونیستی صورت گرفته است. اما باید دانست که مردم مظلوم و آزادی‌خواه فلسطین در مقابل این تلاش‌ها ساکت نماندند و برای دفع این انگاره‌سازی رژیم صهیونیستی مقاومت کردند که در ادامه، روند استقامت آن‌ها را به‌اختصار پی می‌گیریم.

## تشکیل دولت فلسطین

آنچه در سرزمین فلسطین رخ داده، اشغال این سرزمین توسط رژیم صهیونیستی بوده است. اشغالی که تا امروز علی‌رغم همه تلاش‌ها، کسی نتوانسته در مقابل آن بایستد و آن را متوقف یا حداقل تعدیل کند؛ زیرا اشغال این سرزمین شریف یک روند صعودی و پیوسته داشته؛ یعنی در هر زمان وسیع‌تر از قبل بوده است. پرسشی که در اینجا وجود دارد، این است که واکنش ملت فلسطین در مقابل اشغالگری چه بوده و چه ثمراتی داشته است؟

همان‌طور که می‌دانیم اشغال سرزمین فلسطین دفعتاً محقق نشد؛ بلکه روندی تدریجی داشت (صفحات ۱۳۹۶، ص ۱۹۰)؛ از این رو اگر بخواهیم واکنش فلسطینی‌ها را در هر مرحله بازگو کنیم، بحث به درازا خواهد کشید و از ظرفیت این نوشتار خارج است؛ لذا ترجیح می‌دهیم این مسئله را بعد از تثبیت اشغال یعنی تأسیس دولت نامشروع اسرائیل در سال ۱۹۴۸، پی بگیریم و به اختصار مطرح کنیم.

سال ۱۹۴۸ را می‌توان سال بی‌هویتی و بی‌نشانی ملت و کشور فلسطین قلمداد کرد؛ زیرا همه تلاش‌ها در این سال برای برون‌رفت از این وضعیت ناکام ماند. بعد از شکست اعراب از اسرائیل در جنگ ۱۹۴۸، آنچه اتفاق افتاد این بود: کشور اردن بخشی از فلسطین را که کرانه باختری نامیده می‌شد، به کرانه خاوری رود اردن ضمیمه کرد؛ باریکه غزه زیر حاکمیت مصر قرار گرفت؛ مسئله فلسطین از دستور کار سازمان ملل خارج شد و تنها وظیفه‌ای که سازمان ملل بر عهده گرفت، بررسی چگونگی معیشت و اسکان آوارگان فلسطینی بود (خسروشاهی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲).

تنها حزب سیاسی مسلمان که در آن زمان وجود داشت، اخوان المسلمین بود که حسن‌البناء آن را در سال ۱۹۲۸ در مصر تأسیس و شعب مختلفی در کشورهای مختلفی مانند سوریه، لبنان و عراق دایر کرد و در سال ۱۹۴۶ موفق به تأسیس شعبه آن در منطقه بیت‌المقدس فلسطین شد (همان، ص ۱۱۴-۱۲۸). نبودن رهبری جامع برای همه اقشار ملت فلسطین زمینه را برای تأسیس چنین تشکلی با اعلام حضور گروه‌های مختلف فراهم کرده بود؛ بنابراین فلسطینیان خود را به گروه‌ها و احزابی

مانند اخوان المسلمین و حزب سوسیال ناسیونالیست سوری پیوند زدند؛ اما محقق‌نشدن اهداف مهم ملت فلسطین، یعنی نجات سرزمین اشغالی و نابودی رژیم صهیونیستی از یک سو و تلاش برای حفظ حقانیت حزبی به جای برعهده‌گرفتن نمایندگی فلسطینیان و هدف قرارگرفتن حزب‌گرایی و مخالفت با احزاب دیگر به جای هدف اصلی یعنی آزادی فلسطین از سوی دیگر، باعث شد جوانانی که راه‌حل دستیابی به این اهداف را اقدام انقلابی و مبارزه مسلحانه می‌دانستند، در پی فرصتی باشند تا از این احزاب کناره‌گیری کنند. این مسائل زمینه را فراهم کرده بود تا جنبشی در فلسطین شکل بگیرد که بعدها به جنبش فتح معروف شد. قرار بر آن شد سازمانی به وجود آید که همه فلسطینیان را از هر حزبی با هر صبغه و هر دین و آیینی زیر پوشش خود بگیرد، تنها شعارش آزادی فلسطین باشد و تنها جامعه‌ای که اعضایش بر تن می‌کنند، جامعه فلسطینی باشد تا همه ملت با کنارگذاشتن علایق حزبی و حتی دینی، یکپارچه در راه رسیدن به هدف اصلی یعنی نابودی کامل رژیم صهیونیستی گام بردارند. جنبش فتح که نام کامل آن «جنبش آزادی‌بخش فلسطین» است،<sup>۱</sup> بزرگ‌ترین و مهم‌ترین سازمان چریک‌های مبارز فلسطینی به شمار می‌رفت و از آنجاکه هدف اصلی آن مبارزه با اسرائیل بود و هیچ‌گونه وابستگی ایدئولوژی در آن وجود نداشت، توانست بسیاری از جوانان آن دوران را با گرایش‌های مختلف به خود جذب کند (همان، ص ۱۴۹).

خالد حسن که خود یکی از مؤسسان این جنبش است، درباره چگونگی تشکیل آن می‌گوید:

«در آن زمان یعنی در سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۲ پی بردیم که هر جا تجمعی از فلسطینیان وجود دارد، جنبش فتح در آنجا حضور دارد؛ مثلاً تشکلی که هانی الحسن به همراه دوستانش در آلمان به راه انداخت و

۱. فتح کلمه‌ای است که از معکوس کردن آن حروف اول نام عربی «جنبش آزادی‌بخش فلسطین» (حركة التحرير الفلستینیة) درست می‌شود.

همچنین تشکیل گروه‌هایی در اتریش، در اسپانیا، عربستان سعودی، قطر و کویت در نظر ما به جنبش فتح تعلق داشته و بخشی از آن به حساب می‌آید» (کوبان، ۱۳۸۳، ص ۲۹).

مقاومت جنبش فتح و کسب پیروزی در مقابل نیروهای مهاجم اسرائیلی خصوصاً در سال ۱۹۶۸، نه تنها پشتیبانی مردمی را از فعالیت‌های چریکی به دنبال داشت، بلکه باعث ثبت هویتی انقلابی برای این تشکل فلسطینی، چه از جانب عرب‌ها و چه از سوی جهانیان شد؛ تا آنجا که جنبش فتح به عنوان تنها نیروی نظامی عرب شناخته شد که توانسته بود به رژیم صهیونیستی خساراتی وارد کند. با شروع انتفاضه فلسطین در سال ۱۹۸۷، این جنبش در کنار دیگر گروه‌های مبارز فلسطینی و همگام با انتفاضه، فرماندهی متحد ملی را در سرزمین‌های اشغالی تشکیل داد و توانست ده‌ها هزار جوان و دانشجو را که از بخش‌های مختلف در انتفاضه شرکت کرده بودند، به خود ملحق کند. انتفاضه اول این امتیاز را برای جنبش فتح داشت که توانست مرکز ثقل مبارزه سیاسی فلسطینی‌ها را به کرانه باختری و غزه انتقال دهد. اعضای این تشکیلات معتقدند که فداکاری‌های آن‌ها در انتفاضه اول باعث شد عرفات و همراهانش از تونس وارد کرانه باختری و غزه شوند (صفاتاج، ۱۳۹۴، ص ۲۸-۲۹).

«جبهه خلق برای آزادی فلسطین» یکی دیگر از جنبش‌هایی است که با هدف آزادسازی سرزمین فلسطین و به دست آوردن حقوق از دست‌رفته ملت آن تأسیس شده و از نظر اهمیت و تأثیرگذاری در عرصه مقاومت، جایگاه دوم را بعد از جنبش فتح احراز کرده است. از آنجاکه این تشکل گروه‌های مختلف فلسطینی را در خود جای داده بود و حضور همه آنها در عرصه مقاومت یکی از عوامل موثر در پیروزی به شمار می‌آید، توانست گام‌های مؤثری در تحقق هدف اصلی فلسطینیان یعنی نجات سرزمین فلسطین بردارد. مهم‌ترین گروه‌هایی که در تشکل جبهه خلق برای آزادی فلسطین نقش داشتند، عبارت‌اند از: سازمان قهرمانان بازگشت (به فلسطین)، جبهه آزادی‌بخش فلسطین و جبهه ملی برای آزادی فلسطین که به «سازمان جوانان

انتقام» شهرت یافت و رهبری همه آنها را «جرج حبش» بر عهده داشت. این جبهه علی‌رغم داشتن اهدافی مهم و والا مانند بازگشت بی‌قیدوشرط آوارگان، حق تعیین سرنوشت، تشکیل دولتی مستقل بدون صلح یا مذاکره با اسرائیل، اختلافاتی با دیگر جنبش‌های داخلی داشت؛ اما برای دشمن مشترک یعنی اسرائیل دردسرافرین بود؛ چراکه در داخل سرزمین اشغالی استقرار یافته بود؛ لذا از تشکیلات مهم و تأثیرگذار فلسطینی در عرصه مقاومت به شمار می‌رفت (همان، ص ۴۱-۴۴).

«جبهه دموکراتیک خلق برای آزادی فلسطین» یکی دیگر از جنبش‌های مقاومتی فلسطین است. این جبهه که انشعابی از «جبهه خلق برای آزادی فلسطین» است، به رهبری «نایف حواتمه» اداره می‌شود و در عرصه مقاومت جایگاه خاصی دارد. مواضع این جبهه در مورد مسئله مقاومت خصوصاً انتفاضه، در راستای اهداف این جبهه و همه جنبش‌های مقاومتی است. نایف حواتمه در مورد انتفاضه در گفتگو با روزنامه الدیّار چنین می‌گوید:

«ما اطمینان داریم که انتفاضه به‌رغم آنکه در روزهای آینده در معرض یک سلسله اقدامات مهارگونه و ترور سیاسی بر اساس توافق‌های حاصل شده بین پرز و عرفات قرار خواهد گرفت، این قیام ادامه خواهد یافت». در بیانیه‌ای از این جبهه آمده است: «باید انتفاضه تا اجبار دشمن به عقب‌نشینی با سربازان و شهرک‌نشینان به پشت مرزهای چهارم ژوئن ۱۹۶۷ و پذیرش حاکمیت دولت فلسطین بر خاکش به پایتختی قدس ادامه دهد» (همان، ص ۵۴-۵۶).

«جبهه خلق برای آزادی فلسطین، فرماندهی کل» از دیگر جنبش‌های مقاومتی به حساب می‌آید. مؤسس و دبیر کل این جبهه «احمد جبرئیل» نام دارد. انتخاب عنوان فرماندهی کل نشان‌دهنده اهمیت اقدامات نظامی در نظر «احمد جبرئیل» و بیانگر موقعیت او در درون این جبهه به عنوان یک رهبر نظامی است؛ لذا در آغاز، فعالیت این سازمان بیشتر در زمینه عملیات نظامی ضد رژیم صهیونیستی بود. این جبهه به



سبب داشتن رویکردی نظامی و تخصص در امور جنگی، مهم‌ترین مسئله اسرائیل یعنی امنیت او را در سراسر اراضی اشغالی به خطر انداخت و مبتکر عملیات شهادت‌طلبانه قلمداد شد (همان، ص ۷۲-۸۰).

از دیگر جنبش‌هایی که بعد از اشغال توسط اهالی فلسطین به وجود آمدند، می‌توان به «سازمان رزمندگان پیشگامان جنگ آزادی‌بخش خلقی» موسوم به «صاعقه»، «جبهه آزادی‌بخش فلسطین» و «جبهه نجات ملی فلسطین» اشاره کرد که هدف همه آن‌ها مبارزه نظامی و مسلحانه در برابر اسرائیل بوده است (همان، ص ۸۱-۱۳۶).

از میان همه این حرکت‌هایی که در منطقه فلسطین از زمان اشغال صورت گرفته، انتفاضه که در واقع مقاومت مردمی فلسطین است، اهمیت بسزایی دارد. البته باید خاطرنشان کرد که انتفاضه یا قیام فراگیر فلسطین اشغالی که معجزه قرن بیستم نام گرفت، اولین جهاد مردم فلسطین بر ضد اسرائیل نبود؛ بلکه حرکتی مردمی و حلقه‌ای مهم از زنجیره جهاد تاریخی مردم فلسطین است که از سال ۱۹۴۸ به روش‌های گوناگون و در قالب فعالیت‌های حزبی و گروهی جریان داشته است. انتفاضه با تاریخ مقاومت فلسطین شروع شد و در ادامه، قالب حزبی و شکلی به خود گرفت و در سال ۱۹۸۷ با قیام فراگیر مردمی به صورت انتفاضه اول متبلور شد و در اوج خود در انتفاضه الاقصی ظهور پیدا کرد (همان، ص ۲۴۹-۲۵۰).

«انتفاضه» که در لغت به معنای «قیام علیه رخوت و رکود» و معنای اصطلاحی آن همان قیام مردمی ملت فلسطین علیه اسرائیل است و به مرحله قبل از انقلاب اطلاق می‌شود، یک جنبش کاملاً مردمی بوده و هیچ‌گونه وابستگی به حزب و گروهی نداشته است؛ لذا خالص‌ترین و پاک‌ترین نهضت ضد صهیونیستی در سرزمین اشغالی طی دهه‌های اخیر بود و به همین دلیل از نفوذ عمیق مردمی برخوردار شد و رفته‌رفته فراگیر گشت. این انتفاضه در دو مرحله اتفاق افتاد که به انتفاضه اول و انتفاضه الاقصی مشهور شد (صفا تاج، ۱۳۹۵، ص ۶۶۵-۶۶۶). تحقق «انتفاضه اول» مرهون عواملی است که به چهار دسته تقسیم می‌شود:

الف) عوامل فلسطینی که عبارت‌اند از: به نتیجه نرسیدن مبارزات پیشین گروه‌ها و جنبش‌های فلسطینی، اختلافات موجود بین گروه‌های فلسطینی، تبدیل مبارزات ضد صهیونیستی گروه‌های مقاومت به مذاکرات سیاسی و سرخوردگی مردم فلسطین از ساف و گروه‌های مقاومت.

ب) عوامل منطقه‌ای که عبارت‌اند از: سازش بعضی از سران عرب با اسرائیل، انقلاب اسلامی ایران و مقاومت اسلامی لبنان.

ج) سرکوب و شکنجه فلسطینیان توسط رژیم اشغالگر قدس.

د) حمایت مستمر و بی‌دریغ قدرت‌های جهانی به ویژه آمریکا از اسرائیل (صفحات ۱۳۹۴، ص ۲۵۰-۲۶۱).

«انتفاضه الاقصی» درحقیقت مرهون همان عوامل انتفاضه اول است؛ زیرا همه آن عوامل در این انتفاضه نیز وجود دارد؛ اما محققان عوامل دیگری هم به آن‌ها اضافه کرده‌اند که عبارت‌اند از: شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم، به تعویق افتادن اعلام کشور مستقل فلسطین، تشدید اقدامات سرکوبگرانه اسرائیل و دیدار شارون از مسجد الاقصی.

اگرچه عوامل یادشده در تحقق این انتفاضه نقش داشتند، آنچه موجب آغاز و شعله‌ور شدن این انتفاضه شد، دیدار آریل شارون در سال ۲۰۰۰ از مسجد الاقصی بود. وی در این سال به همراه صدها سرباز ارتش اسرائیل وارد مسجد الاقصی شد و احساسات دینی مسلمانان را جریحه‌دار کرد که به درگیری خونین بین سربازان و فلسطینیان منجر شد و انتفاضه جدید آغاز گشت (صفحات ۱۳۹۵، ص ۶۶۴-۶۶۶).

آنچه در مورد این انتفاضه اهمیت دارد، نتایجی است که بر آن مترتب شده که از قرار ذیل‌اند:

- انسجام فعالیت‌های ضد صهیونیستی در سراسر سرزمین اشغالی؛
- حمایت مردم جهان از ملت فلسطین؛
- به ثمر رسیدن اقدامات سرکوبگرانه رژیم صهیونیستی؛
- متزلزل شدن روحیه صهیونیست‌ها به ویژه نظامیان اسرائیلی؛

- شکست تجهیزات نظامی رژیم اشغالگر در سرکوب انتفاضه؛
- برانگیخته شدن اعتراض برخی از اسرائیلی‌ها؛
- تخلیه شهرک‌های صهیونیست‌نشین؛
- افزایش مهاجرت معکوس یهودیان از فلسطین؛
- یأس و ناامیدی اسرائیلی‌ها از آینده خویش؛
- شکست مذاکرات سازش میان رژیم صهیونیستی و اعراب؛
- تنزل جایگاه بین‌المللی اسرائیل؛
- برملا شدن ماهیت تروریستی اسرائیل ( صفاتاج، ۱۳۹۴، ص ۲۶۵-۲۷۳).

آنچه گفته شد، اقدامات مقاومتی مردم فلسطین بعد از مسئله اشغال در سال ۱۹۴۸ بوده است؛ اما خواسته اصلی مردم فلسطین در این مقاومت‌ها تجلی پیدا نکرد؛ زیرا آنچه مطلوب این مردم است، ایجاد حکومت و دولت فلسطینی است. اگرچه این خواسته داشت با تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین تأمین می‌شد و امید بود این کشور بتواند رسمیت یابد و در عرصه‌های بین‌المللی ابراز وجود کند و منویات مردم فلسطین تحقق پیدا کند؛ اما این سازمان در ادامه حیات خود از مسیر اصلی‌اش منحرف شده و خواسته‌های اسرائیل را در موارد مختلف اجرایی کرده و نتوانسته به اهداف خود دست یابد.

خلاصه آنکه سرزمینی به نام فلسطین توسط قوم تجاوزگر اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به اشغال درآمد، بدون اینکه حقی نسبت به این سرزمین داشته باشند و این اشغال منجر به تأسیس جنبش‌های مقاومتی و در نتیجه تشکیل دولت فلسطین شد.

## فهرست منابع

۱. افشاری، مریم (۱۳۹۳)، *فلسطین، دیوار حائل و حقوق بین‌الملل*، تهران، خرسندی، چاپ دوم.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۹۶)، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، چاپ بیست و یکم.
۳. خسروشاهی، سیده‌هادی (۱۳۷۰)، *اسرائیل، پایگاه امپریالیسم و حرکت‌های اسلامی فلسطین*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، *حرکت اسلامی فلسطین*، تهران، اشارات اطلاعات، چاپ دوم.
۵. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.
۶. رحمانی، شمس‌الدین (۱۳۷۸)، *کتاب نیستان*، چاپ دوم.
۷. زعیترا، اکرم (۱۳۶۲)، *سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار*، ترجمه علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، قم.
۸. سروش‌نژاد، احمد (۱۳۹۳)، *دیپلماسی اشغال*، تهران، سفیر اردهال.
۹. صفاتاج، مجید، (۱۳۹۱)، *دانشنامه صهیونیسم و اسرائیل*، تهران، آرون، چاپ دوم.
۱۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۴)، *مقاومت فلسطین پس از اشغال*، تهران، آفاق روشن.
۱۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۵)، *دانشنامه فلسطین*، تهران، آفاق روشن بیداری.
۱۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶)، *فلسطین سرزمین ادیان و مذاهب: وضعیت*، تهران، آفاق روشن بیداری.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۳ق)، *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ پنجم.
۱۴. کوبان، هلنا (۱۳۸۳)، *روند تحول ساف*، ترجمه بیژن جواهر افتخاری، تهران، انتشارات مترجم.
۱۵. گروه پژوهش مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، (۱۳۹۴)، *راهبردهای رژیم صهیونیستی در برخورد با مقاومت اسلامی فلسطین*، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ دوم.
۱۶. معصومی، علی (۱۳۸۰)، *بیت‌المقدس*، تهران، پیام محراب.
۱۷. معین، محمد (۱۳۶۴)، *فرهنگ فارسی*، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
۱۸. موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۲)، *حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین*، تهران، خرسندی.